

گفتارهایی در
معرفت علمی، ارزش و قدرت
در علوم سیاسی

دکتر سید محمد رضوی

به کوشش

ابوالفضل دلاوری

سرشناسه: رضوی، سیدمحمد، ۱۳۱۰ • عنوان و نام پدیدآور: معرفت علمی، ارزش و قدرت در علوم سیاسی / سیدمحمد رضوی؛ به کوشش ابوالفضل دلاوری • مشخصات نشر: تهران: خانه اندیشمندان علوم انسانی، ۱۳۹۸ • مشخصات ظاهری: ۱۵۸ ص. • شابک: ۸-۹۵۷۰۷-۶۲۲-۹۷۸ • وضعیت فهرست‌نویسی: فیا • موضوع: علوم سیاسی - مقاله‌ها و خطابه‌ها • موضوع: Political science - Addresses, essays, lectures • شناسه افزوده: دلاوری، ابوالفضل، ۱۳۳۸-، گردآورنده • رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۸، ۶ ر ۴/ف/۴ JAF۹ • رده‌بندی دیویی: ۳۲۰ • شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۵۳۵۳۱

گفتارهایی در معرفت علمی، ارزش و قدرت در علوم سیاسی
به کوشش: ابوالفضل دلاوری (دانشیار دانشگاه خرمه و عباسی)
ناشر: خانه اندیشمندان علوم انسانی
طراح جلد: الهه خلیج‌زاده
صفحه‌آرا: آمنه دارایی
چاپ: اول، ۱۳۹۸
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان
حق چاپ و نشر محفوظ است.



نشانی: تهران - خیابان استادنجات الهی، نبش ورشو
تلفن: ۸۸۹۱۱۶۱۱

info@khaneandishmandan.ir

این کتاب با حمایت مالی بنیاد فرهنگی مصطفی نژاد چاپ شده است

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار.....
۲۳	در مفهوم علم و چیستی معرفت علمی.....
۵۶	در باره ارزش و داوری مبتنی بر آن.....
۷۶	در باره رابطه‌ی میان علم و ارزش.....
۹۸	تحول مفهوم کارکرد نظریه در علم سیاست.....
۱۲۸	مقوله‌ی قدرت و علم.....

www.ketaboo.ir

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب
تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

پیشگفتار

نگارنده خود را در موقعیتی نمی‌بیند که بر آثار یکی از معتبرترین استادان علوم سیاسی ایران در نیم قرن گذشته «مقدمه» بنویسد. آنچه در ادامه‌ی این سطور می‌آید فقط اشاراتی به زمینه‌ها و انگیزه‌های گردآوری و بازنشر این مقاله‌ها، معرفی محتوای کلی آن‌ها و نکاتی در باره‌ی ارزش علمی و اهمیت آن‌ها در علوم سیاسی دیروز و امروز ایران است.

۱- زمینه‌ها و انگیزهای نگارنده، بازنشر مقاله‌ها

در سال‌های میانی دهه‌ی ۱۳۶۰ نگارنده عنوان دانشجوی دوره کارشناسی ارشد علوم سیاسی، نخستین بار در کلاس‌های درس اندیشه‌های سیاسی دکتر سید محمد رضوی حضور یافتم و با وسعت دانش، عمق بینش و روزآمدی مطالعات این استاد روبرو شدم، همانند بسیاری دیگر از دانشجویان پیشین و پسین خرد در جستجوی آثار منتشر شده و یا منتظر انتشار آثار در دست نگارش ایشان بودم. در همان سال‌ها در مخزن کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و در لابلای شماره‌های قدیمی مجله «سکینه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران» چند مقاله از دکتر ایشان یافتم که همگی به سال‌های پیش از «انقلاب» تعلق داشت. علاوه بر جذابیت عناوین و موضوعات این مقاله‌ها، انتظام مباحث، تنبیه علمی و شیوایی نگارش آن‌ها، در مقایسه با دیگر آثاری که تا آن زمان (اعم از تألیف و ترجمه) در باره‌ی آن موضوعات خوانده بودم، آنچنان مرا جذب کرد که علاوه بر مطالعه فی‌المجلس، یک کپی نیز از آن‌ها تهیه کرده و در قفسه‌ی کتاب‌ها و جزوات خود قرار دادم تا در صورت نیاز دوباره به آن‌ها رجوع کنم. در این میان، مقاله‌ای با عنوان «مقوله‌ی قدرت و علم سیاست» که در سال ۱۳۵۴ منتشر شده بود بیش از دیگر مقاله‌ها توجهم را برانگیخت. دکتر رضوی در این مقاله به معرفی و نقد مهمترین مباحث و نظریه‌هایی پرداخته بود که تا

آن زمان از سوی دانشمندان معتبر علوم سیاسی و اجتماعی در باره‌ی قدرت ارائه شده بود. چند سال بعد، کتابی از استیون لوکس، که یکی از صاحب‌نظران شناخته شده‌ی مطالعات قدرت است، با عنوان: قدرت، فرّ انسانی یا شرّ شیطانی^۱ منتشر شد. در این کتاب مهمترین آثار مجموعه‌ای از فیلسوفان و دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی در باره مقوله‌ی قدرت گردآوری شده بود و خود لوکس نیز مقدمه‌ای بر آن نوشته و به مرور انتقادی و مقایسه نظرات این صاحب‌نظران پرداخته بود. متن انگلیسی این کتاب نخستین بار در سال ۱۹۸۶ منتشر شده بود (یعنی یازده سال بعد از انتشار مقاله دکتر رضوی). مطالعه کتاب لوکس دوباره مرا یاد آن مقاله^۲ انداخت. با مقایسه محتوای آن مقاله با محتوای کتاب لوکس، دریافتم که مقاله‌ی دکتر رضوی در دهه‌ی خود، در مقیاس ادبیات مربوطه در آن زمان کاملاً به‌روز بوده و از دیگر آثار مرتبه با این موضوع چندان کم نداشته است. البته چند سال بعد که دیگر آثار مربوط به قدرت، از جمله اثر صلب لوکس با عنوان: قدرت، نگرش رادیکال^۳ (که چاپ اول انگلیسی آن در سال ۱۹۷۴ یعنی آنکه، قبل از مقاله دکتر رضوی منتشر شده بود) و کتاب استوارت ر. کِلگ با عنوان: چارچوب‌های قدرت^۴ (که متن انگلیسی آن هم در سال ۱۹۸۹ منتشر شده بود) مطالعه کردم، باور پیشین من بر تقویت شد.

باری، در ماه‌های اخیر که در تکاپوی تهیه‌ی اینج‌نامه‌ی برای دکتر رضوی بودم، نوشتاری از دکتر عبدالرحمن عالم دریافت کردم که حاوی مرفوعه‌ی مختصری از مقاله‌های منتشر شده دکتر رضوی بود. در جریان ویرایش و تنظیم آن نوشتار، دوباره به منابع و اساس و باور در مورد مقاله‌های دکتر رضوی برایم تداعی و تکرار شد. این بار اما این فکر^۵ فوق در من ایجاد شد که متن کامل همه آن مقاله‌ها را در یک مجموعه تنظیم و منتشر کنم. موضوع را با برخی از دوستان و همکاران مطرح کردم آن‌ها نیز همگی از این فکر استقبال کردند.

^۱ - استیون لوکس، قدرت، فرّ انسانی یا شرّ شیطانی. ترجمه‌ی فرهنگ رجانی (تهران: موسسه‌ی مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰)

^۲ - Steven Lukes, *Power, A Radical View*, (London: Palgrave Macmillan, 1974)

^۳ - استوارت ر. کِلگ، چارچوب‌های قدرت. ترجمه مصطفی یونسی (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹)

۲- جهتگیری و مقاصد ضمنی مقاله‌ها

این مجموعه شامل پنج مقاله است که نخستین بار در فاصله سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ منتشر شده‌اند. نکته جالب این که به رغم تمرکز فعالیت‌های آموزشی دکتر رضوی بر حوزه «فلسفه سیاسی»، مقاله‌های ایشان همگی به حوزه «علم سیاست» در معنای مدرن آن مربوط است.

عناوین و محتوای مقالات بیانگر آنند که همگی در چارچوب یک پروژه، که می‌توان آن را «چیستی علم سیاسی مدرن و نسبت آن با معرفت علمی» نامید، به نگارش درآمده‌اند. نویسندگان در این مقالات به ترتیب در پی پاسخ به این سوالات است: ۱- معرفت علمی، در معنای مدرن آن به چه معناست و چه مشخصه‌هایی دارد؟ ۲- نسبت معرفت علمی با ارزش‌ها و قضاوت‌های انسانی چیست؟ ۳- پدیده‌های سیاسی تا چه حدی تن به معرفت علمی می‌دهند و دانشمندان سیاسی چگونه می‌توانند نسبت قابل قبولی از یک سو با معرفت علمی و از سوی دیگر با ارزش‌های مرتبه دوم پدیده‌ها برقرار کنند؟ ۴- نظریه در علوم سیاسی به چه معناست و چه گونه‌هایی دارد؟ ۵- از این گونه‌ها چه مشخصه‌هایی دارند و به چه کاری می‌آیند؟ ۵- «قدرت» به عنوان موضوع قانونی علم سیاست، چگونه از سوی دانشمندان این علم مورد بررسی و نظریه‌پردازی قرار گرفته و هریک از این بررسی‌ها و نظریه‌ها چه سودمندی‌ها و کاستی‌هایی دارند؟

مجموعه‌ی این سوالات، که پیوند ارگانیک بایکدیگر دارند، عیناً از پاسخ‌هایی که دکتر رضوی در این مقالات به آن‌ها داده است بیانگر آن است که استاد نسبتاً جوان و پرانگیزه دانشگاه تهران در آن دوره در پی نشان دادن هویت آکادمیک رشته علم سیاسی و ایجاد یک انتظام علمی برای این رشته در ایران بوده‌است.

واقعیت این است که رشته علوم سیاسی در ایران به رغم سابقه نسبتاً طولانی آن، تا اواخر دهه ۱۳۴۰ هنوز فاقد مشخصه‌های یک رشته‌ی علمی، در معنای مرسوم آن در دانشگاه‌های غربی بود و بیشتر ماهیتی تکنوکراتیک داشت و نه آکادمیک. این رشته در اواخر دهه‌ی ۱۲۷۰ شمسی، از سوی دولتمردان قاجار و برای تربیت کارگزاران حکومت، به ویژه مأموران دیپلماتیک تأسیس شده بود. محتوای آموزشی این رشته بر مباحث سیاست خارجی، آداب

دیپلماتیک و حقوق بین الملل متمرکز بود. این ویژگی‌ها کم و بیش تا اواخر دهه ۱۳۴۰ در این رشته استمرار یافته بود. چنانکه، بسیاری از دروس این رشته در آن دوره توسط استادانی با پیشینه‌ها و علایق حقوقی ارائه می‌شد. همچنین در شماره‌های اولیه مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران که در نیمه دوم دهه‌ی ۱۳۴۰ منتشر شده‌اند، مقاله‌های چندانی از استادان علوم سیاسی آن دانشکده دیده نمی‌شود. اندک مقالات مربوط به این رشته نیز غالباً ترجمه‌ها یا اقتباس‌هایی از متون خارجی در باره موضوعاتی نظیر سیاست خارجی، روابط دیپلماتیک و حقوق بین‌الملل بود.

از نیمه دوم دهه با حضور و تلاش استادانی چون دکتر عنایت، دکتر عزیزی، دکتر رضوی، دکتر افتخاری و دکتر فرد سعیدی اولین تلاش‌ها برای توجه به مباحث علوم سیاسی جدید، در قالب ارائه دروس یا نگارش متونی درباره‌ی اندیشه‌ها و نظریه‌های سیاسی، سیاست مقایسه‌ای و روش‌شناسی آغاز شد. دکتر رضوی نیز در همان دوره است که می‌کوشد سهم و نقش خود را در اعطای بن‌باید به رشته علوم سیاسی در ایران ایفا کند. خلاصه این که، عناوین و محتوای این ساله با هنگامی که از منظر ویژگی‌ها و گرایش‌های علوم سیاسی در آن دوره نگریسته شود، اهمیت و ارزش خود را در بنیانگذاری علوم سیاسی جدید در ایران آشکار می‌سازد.

۳- محتوای کلی و ارزش علمی مقاله‌ها

سه مقاله از پنج مقاله دکتر رضوی به چستی علم، معرفت علمی، جدید و نسبت آن با ارزش‌ها و داورهای ارزشی مربوطند. ممکن است برخی از مسائل مربوط به مباحث مطروحه در این دسته از مقاله‌ها، امروزه ظاهراً تازگی چندانی نداشته باشد اما همان‌گونه که اشاره شد، ارزش علمی این مقاله‌ها را باید در زمان و مکان نگارش و انتشارشان مورد توجه قرار داد. به نظر می‌رسد در زمان نگارش این مقاله‌ها، یعنی نیمه نخست دهه ۱۳۵۰، اولاً در محافل دانشگاهی ایران، به ویژه در حوزه علوم اجتماعی و سیاسی هنوز چنین مباحثی چندان مطرح نبود. ثانیاً در خود خاستگاه این علوم، یعنی دانشگاه‌های غربی نیز این مباحث به تازگی مطرح شده بود و هنوز موضوعیت و اهمیت زیادی داشت. برای مثال: در اولین مقاله‌ی این مجموعه بعد از اشاره به برخی مسائل مرتبط با چستی دو مقوله علم و ارزش و مرزها

و نسبت‌های این دو، سؤالی که رضوی در ارتباط با چگونگی نگریستن به این مسائل و حل آن‌ها مطرح می‌کند هنوز موضوعیت و اهمیت خود را از دست نداده است:

«... و بالاخره یک مسئله عمده [این که]: آیا پاسخ این پرسش‌ها را باید در محدوده علم و به کمک ابزار علمی جست‌وجو کرد و یا این که پافراثر نهاد و به حوزه فلسفه و اخلاق گام گذارد، یعنی به دنیای ارزش روی آورد و طلب حل معما کرد؟ در این صورت کدام ارزش را باید برگزید؟ ملاک رجحان چه خواهد بود؟» (همین کتاب، ص. ۲۳)

یا آنجا که پس از معرفی انتقادی مواضع و دیدگاه‌های رقیب در مورد چستی معرفت علمی می‌نویسد:

«..... علم نه حصص تجربی است و نه صرفاً عقلی، بلکه ترکیب ظریف و هنرمندانه‌ای از این هر دو گرایش و یا به زبان دین: آمین است. از تجربه، عقل و ذوق است.» (همین کتاب، ص. ۲۲)

و سرانجام آنجا که در ارزش‌یابی اعتبار معرفت علمی می‌گوید:

«در واقع، معرفت علمی امری نسبی و اعتباری است، چرا که ما محیط را تنها به کمک مفاهیم و بر پایه اطلاعاتی که در قالب درون‌گذاری‌های ریاضی، کشف کرده‌ایم و نه آن‌طور که خود آن هست، درک می‌کنیم، لهذا، معرفت علمی تنها نسبت به حواس و در حدود تجربه انسانی معتبر است» (همین کتاب، ص. ۴۴)

چنین تأملات و نکته‌سنجی‌هایی در مورد سرشت معرفت علمی آن هم در اوج غلبه رویکردهای پوزیتیویستی بر علوم اجتماعی و سیاسی در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی و به رغم وقوف دقیقی که نویسنده مقاله بر مباحث و معیارهای رسمی و اعلام‌نگرش علمی دارد، قابل توجه و امعان نظر است.

اما یکی از جدی‌ترین و جذاب‌ترین مباحث این دسته از مقاله‌ها را می‌توان آنجا مشاهده کرد که نویسنده به طرح برخی شرایط و ملزومات «برون علمی» شکل‌گیری معرفت علمی و توسعه علم در جوامع امروزی پرداخته است. رضوی در این مبحث، به «ابعاد استراتژیک علم» و مقوله‌ی «سیاست علمی» یعنی مجموعه‌ای از ملزومات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نهادی و سازمانی در کنار الزامات معرفت‌شناختی و روش‌شناختی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«در واقع، نمونه‌ای که از علم به دست داده شد، نمونه‌ای غیرواقعی و کمال مطلوب است. غیرواقعی است؛ زیرا متغیرهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مانند آن را وارد محاسبه نکردیم. کمال مطلوب است، چون تحقق آن متوقف بر وجود «عالیم» تمام عیار، «جامعه علمی» خالص، «سازمان علمی» کاملاً مناسب، «سرمایه‌ی» بی حساب، «شرایط اجتماعی» کاملاً مساعد و «نظام سیاسی» کمال مطلوب است. اما نیک می‌دانیم که در عمل، هیچ‌یک از این شرایط کاملاً محقق نیست...» (همین کتاب، صص. ۴۸-۴۷)

مقاله چهارم دکتر رضوی به بحث در باره‌ی چپ‌ستی نظریه در علوم جدید اختصاص دارد. در این مقاله نیز شاهد مواضع اندیشیده شده و دقت نظر علمی خاصی هستیم که در کمتر آثار ایرانی - روم - یاسی دیده می‌شود. برای مثال آنجا که به تفکیک نظریه‌های تجربی از نظریه‌های فلسفی می‌پردازد و مبانی و مولفه‌های متفاوت هر یک را توضیح می‌دهد، با ظرافت و چابکی از غلطی‌ان به ورطه‌های پوزیتیویسم و ایده‌آلیسم می‌پرهیزد و می‌کوشد با توجه دادن به کارویژه‌های روش و در عن حال مکمل این دو گونه از نظریه، راه برون‌رفت از این ورطه‌ها را پیش‌پای جامعه علمی به ویژه علوم سیاسی قرار دهد:

«... به سبب نوعی «سوءتفاهم» در زمینه کار... نظریه‌های غیرتجربی و تحت‌تأثیر شدید علوم طبیعت، سیاست‌شناسان نسبت به فلسفه سیاسی بی‌انگیزه ماندند و بدین ترتیب، معرفت سیاسی یکی از ابزارهای گرانمای خود را به دست فراموشی سپرده است؛ چرا که اگر بازکرد اصلی نظریه‌های تجربی «تبیین علمی» یعنی یافتن پاسخ‌های «قابل واری» برای چونی‌ها و چرایی‌ها، «پیش‌بینی» تغییرات احتمالی «محیط» از یک سو و تحمیل تغییرات آگاهانه بر آن، از سوی دیگر است. بازکرد نظریه‌های غیرتجربی به نوبه خود، تشخیص تغییرات «مطلوب» از «نامطلوب» یعنی «توصیه» ارزش‌یابی است، و این هر دو ابزار برای کسب معرفت سیاسی همه‌جانبه و متعادل ضرورت دارد...» (همین کتاب، صص. ۱۲۰-۱۲۱)

در ادامه همین مبحث است که رضوی از «بحران علم سیاست» سخن می‌گوید:

«... علم سیاست به سبب تقلید افراطی از روش علوم طبیعت، در وضعی بحرانی قرار گرفته و با مشکلات لاینحلی روبه‌رو شده است، به نحوی که تجدید نظر اساسی در بسیاری از اصول و مفاهیم عمده آن اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. بنابراین، علم سیاست باید به ایجاد «سنتز» جدیدی همت گمارد، یعنی بکوشد تا از طریق خلق «نمونه فرد اعلا»/پارادایم/ تازه‌ای، هم نظریه‌های غیرتجربی را در جای شایسته خود بگذارد و هم نظریه‌های تجربی را بر پایه اصول و مفاهیم مناسب‌تر و صحیح‌تری استوار کند، تا

بدین ترتیب بتواند در مسیر واقعاً «علمی» قرار گیرد. از هم اکنون، نشانه‌های امیدبخشی جهت‌گیری نورا نوید می‌دهد...» (همین کتاب، ص. ۱۲۹)

بحرانی که حدود ۴۵ سال پیش رضوی از آن سخن می‌گوید، یعنی تسلط بیش از حد پوزیتیویسم، البته مدت‌ها پیش از آن در مورد کل علوم اجتماعی و انسانی، از سوی منتقدان پوزیتیویسم، مطرح شده بود اما طرح آن در مورد علوم سیاسی، در معنای مدرن و خاص آن تا حدی تازه داشت. حامیان علوم سیاسی پوزیتیویستی، که خواستگاه و پایگاه اصلی‌اشان آمریکا بود و جریان مسلط علوم سیاسی دانشگاهی را تشکیل می‌دادند، در زمان انتشار مقاله رضوی، یعنی اواسط دهه ۱۹۷۰، هنوز همچنان بر مواضع پارادایمی خود پای می‌فشردند و اعتقاد به وجود چنان بحرانی نداشتند. این جریان، فقط در یکی، دو دهه‌ی اخیر گاه از چنین بحرانی سخن به میان آورده‌اند.^۱ نیازی به یادآوری نیست که در ایران آن روز، بحث از چنان بحرانی نه فقط در علوم سیاسی، بلکه در دیگر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی مطرح نبود و موضوعیت چندانی هم نداشت زیرا سنت‌های علمی جدید، از جمله پوزیتیویسم، هنوز در این رشته‌ها جایگاه ویژه‌ای نداشت. به عبارت دیگر علوم اجتماعی و سیاسی جدید در ایران هنوز در مرحله اولیه و ترویجی آن هم بر اساس ترجمه‌ی متونی بود که به طور عمده به اصحاب مکتب پوزیتیویسم تعلق داشت.

^۱ - برای آگاهی از برخی مباحث که در یکی - دو دهه‌ی اخیر در باره‌ی معضلات و بحران‌های علوم سیاسی از سوی دانشمندان معتبر این رشته مطرح شده است بنگرید به:

M. Weiner & P. Huntington; *Understanding political Development, An Analytical Study* (New York: Waveland Press, 1994)

(این کتاب با عنوان درک توسعه سیاسی توسط پژوهشکده مطالعات راهبردی به فارسی ترجمه و منتشر شده است.)

Schramm, S.F.; Caterino, B., eds. *Making Political Science Matter: Debating Knowledge, Research, and Method*. (New York and London, 2006)

Klingemann, Hans-Dieter, ed. *The State of Political Science in Western Europe*. (Opladen: Barbara Budrich Publishers, 2007)

Gary King; Kay Lehman Schlozman; Norman H. Ni; *Future of Political Science: 100 Perspectives* (New York and London: Routledge, 2009)

(این کتاب با عنوان آینده علوم سیاسی توسط محسن عسگری جهتی ترجمه و توسط نشر ثالث منتشر شده است.)

حسین بشیریه، احیاء علوم سیاسی (تهران: نی ۱۳۹۶)